۱۳۴۳. دادگاه اعضای جمعیت مؤتلفه اسلامی، هاشم امانی نفر اول از سمت چپ

«روایتی از زمینه‌ها و پیامدهای اعدام انقلابی حسنعلی منصور»

در آئینه خاطرات هاشم امانی

برادرم گفت دیگر صدا باید از گلوله بلند شود!

■ احمدرضا صدری

۶۳ سال پیش در چنین روزهایی، مردانی از تبار دست از جان شستگانِ جوانمرد، به مصاف رویاروی با اصحاب پلیدی رو آوردند و یکی از شاخص‌ترین عوامل سرسپردگی و استبداد را از میان برداشتند. آنان این رشادت را انتقام از رژیم شاه به دلیل تبعید پیرمراد خویش دانستند و تا واپسین روزهای حیات، بر ایمان خویش به آنچه کرده بودند، پای فشردند. یادشان گرامی باد. ما در مقال پیش رو، حدیث مقاومت این طایفه از فتیان را در خاطرات همراه نامدار و بازمانده بزرگوار آنان پی گرفته‌ایم. امید آنکه مقبول افتد.

■■■

■ **در اندیشه مواجهه سخت با رژیم شاه**

حاج‌هاشم امانی خاطرات خویش از رویداد اعدام انقلابی حسنعلی منصور را، با احساس بی‌ثمری اقداماتی چون تشکیل جلسات یا پخش اعلامیه و... پس از تبعید امام خمینی می‌آغازد و در تبیین علل ایجاد این اندیشه می‌گوید: «من و اخوی شهید حاج‌آقا صادق امانی و شهید حاج‌مهدی عراقی و برخی دیگر، این نوع کارها یعنی تشکیل جلسه و پخش اعلامیه و... را مثمر ثمر نمی‌دیدیم و این تفکرات در ما و شهید عراقی بیشتر بود، چون می‌دیدیم تأثیری بر دولت ندارد و با چند تروری که انجام شده بود، یعنی ترور هژیر و رزم‌آرا، اثرگذاری مشخص شد. اعتقادمان این بود که باید ضربه‌هایی وارد شود. بعد از تبعید امام، کار خاصی انجام نشده بود. سال بعد، برنامه‌ریزی سالگرد ۱۵ خرداد در منزل ما بود و تمام پلاکاردها در منزل ما تهیه شد. ساواک باخبر شده بود که عده‌ای می‌خواهند در مسجد شاه (مسجد امام فعلی) سالگرد بگیرند. نظامی‌ها کنار مسجد ایستاده بودند، ولی ما از پایین‌تر، پلاکاردها را به دست گرفتیم و یک نفر قرآن گرفت و رفتیم تا چهارراه سیروس و بعد سرچشمه تا مسجد سپهسالار. مردم گروه گروه با عکس و پلاکارد به ما ملحق شدند. در آنجا نظامی‌ها حمله کردند و زد و خورد زیادی شد و شهید عراقی و سه‌چهار نفر دیگر دستگیر شدند و فکر کنم سه چهار ماهی در زندان بودند.»

■ **تهیه ۹ قبضه اسلحه!**

راوی در امتداد خاطرات خویش، از تصمیم قطعی هیئت‌های مؤتلفه برای مواجهه سخت با رژیم شاه سخن می‌راند و بسترهایی که در پی این تصمیم فراهم می‌شود. به باور او، شهید حاج‌مهدی عراقی در این فرآیند نقشی کلیدی داشته است: «ما تقریباً پنج نفر بودیم با شهید عراقی و حاج‌صادق که دنبال راهکاری می‌گشتیم. یادم هست که حاج‌صادق می‌گفت دیگر این صداها فایده ندارد، باید صدا از گلوله بلند شود. بعد حاج‌صادق، توسط اندرزگو و عراقی با بخارایی ارتباط پیدا کرد و من اسلحه تهیه کردم. شهید اندرزگو به مسجد شیخ‌علی می‌آمد و پیش حاج‌صادق رفته و از طرف خودش و بخارایی و نیک‌نژاد و صفارهرندی اعلام آمادگی کرده بود. چون شهید عراقی باتجربه‌تر و آبدیده‌تر بود، او گفته بود که بروید پیش عراقی. شهید عراقی بعد از صحبت با آنها به حاج‌صادق گفته بود اینها بچه‌های خوبی هستند و آمادگی این کار را دارند. بعد هر روز با یکی یا تعدادی‌شان با حاج‌صادق می‌رفت برای تمرین تیراندازی و آمادگی برای عملیات. ما به صورت مستمر به همراه شهید عراقی، شهید حاج‌صادق امانی، آقای عباس مدرسی‌فر و عزت‌الله خلیلی در منزل آقای مدرسی‌فر جلساتی داشتیم و وظایف را تقسیم می‌کردیم. در این جلسات مسئولیت تهیه اسلحه بر عهده من قرار گرفت. این تصمیم حول و حوش ۱۵ خرداد گرفته شد. ۹ قبضه اسلحه تهیه شد، تعدادی از سلاح‌ها از طریق کسانی تهیه شد که اسلحه تعمیر می‌کردند. بعد از ترور منصور نیز اسلحه‌ها را مدتی در منزل ما و بعد در منزل حاج‌محمد امانی مخفی کردیم. در آنجا نیز احساس ناامنی می‌کردیم، لذا چمدان اسلحه‌ها را آقای عسگراولادی به فردی به نام خان‌قلی دادند و او نیز آنها را با یک دوچرخه با خود برد. البته این فرد از محتوای چمدان اطلاعی نداشت. این اسلحه‌ها بعد از مدتی در منزل حاج‌آقا تقربی توسط رژیم پیدا شد.»

■ **چرا حسنعلی منصور؟**

اعضای جمعیت مؤتلفه اسلامی، جملگی بر آنند که اعدام انقلابی حسنعلی منصور، تنها جزئی از برنامه‌های آنان در برخورد با عوامل استعمار و استبداد بوده است، برنامه‌ای که پس از حذف منصور، عملاً امکان تداوم نیافت: «برنامه ما، اختصاص به حسنعلی منصور نداشت. چند نفر هدف بودند از جمله علم، نصیری و... ما در هیئت‌های مؤتلفه تصمیم گرفته بودیم دولتمردان را ترور کنیم و این منحصر به منصور نبود. به عنوان مثال در مسجد مجد که اسدالله علم گاهی در آنجا حضور می‌یافت، برای ترور او یا سپهبد نصیری، آمادگی داشتیم، اما بعدها این امر منتفی شد. جلسات و تبادل نظرات ادامه داشت تا بالاخره تصمیم گرفتیم منصور را بزنیم و برنامه‌ریزی کردیم که این کار را جلوی مجلس انجام دهیم. آن زمان غیر از شاه هیچ‌کس حق نداشت با ماشین وارد مجلس شود و باید جلوی در مجلس پیاده می‌شد و این امر برای حفظ پرستیژ مجلس بود و ما نیز از همین نکته استفاده کردیم و منصور را به سزای خیانت‌هایش رساندیم.»

■ **چه کسی فتوای اعدام منصور را صادر کرد؟**

در چهار دهه اخیر، هماره تاریخ‌پژوهان انقلاب درباره چند و چون صدور فتوای شرعی اعدام منصور، ادعاهای متفاوتی را مطرح کرده یا شنیده‌اند. هاشم امانی در خاطرات خویش، در این باره نیز توضیحی دارد: «چون ارتباط با امام که در تبعید بودند وجود نداشت و شهید بهشتی و سایرین که نماینده ایشان بودند، در حدی بودند که فتوا بدهند، از آنها فتوا گرفته شد. البته در مورد کسانی چون حسنعلی منصور با آن جنایت‌ها، برای ترورشان نیازی به فتوا نبود. من در جایی خواندم که حسنعلی منصور برای امریکایی‌ها از شاه هم مهم‌تر بود، چون کسی بود که این همه خیانت به کشور و به اسلام کرد. کسی که به پیغمبر(ص) فحش بدهد، قتلش از قبل مشخص است. اینها هم، چنین بودند و اصلا نیاز به فتوا نبود.»

■ **کارتی که در جیب لباس محمد بخارایی یافتند...**

شهید محمد بخارایی در اولین لحظات پس از اعدام انقلابی منصور، در میدان بهارستان تهران دستگیر شد. در جیب او کارتی یافتند که بتوانند به منزل و محل کار او نیز دسترسی پیدا کنند و همین آغازی بود بر دستگیری سایر دوستان و همراهان بخارایی. هاشم امانی در این باره روایت می‌کند: «بنده در ۹ بهمن ماه دستگیر شدم. ابتدا شهید بخارایی دستگیر شد و از کارتی که در جیبش پیدا کردند، توانستند او را شناسایی کنند. به خانه محمد بخارایی مراجعه می‌کنند و در آنجا از ارتباطات او سؤال می‌کنند و مطلع می‌شوند که با حاج‌صادق امانی ارتباط دارد. بقیه را نیز دستگیر کردند. از آن شب به خانه نرفتم تا اینکه از یک قرار تلفنی که با کسی گذاشتم، توانستند من را در محل قرار ملاقات دستگیر کنند. ضداطلاعات هم من را گرفت. بعد از این مأموران تا ۲۱ روز در خانه ما حضور داشتند، چون موفق نشده بودند حاج‌صادق را بگیرند و می‌ترسیدند ترور دیگری صورت بگیرد. رژیم واقعاً وحشت کرده بود. برخی از افراد دستگیر شده، از زمان ترور هم اطلاع نداشتند، چون کار کاملاً تشکیلاتی بود. در دادگاه از یکی از ما پرسیدند: شما چطور از ترور منصور مطلع شدید؟ و پاسخ داده شد: در خیابان بودم که دیدم ماشین‌ها بوق می‌زنند و چراغ‌هایشان را روشن کرده‌اند و من از این جهت متوجه ماجرا شدم. جواب برای رئیس دادگاه بسیار سنگین بود. دادگاه ما در اردیبهشت برگزار شد و رژیم طی این مدت به دنبال مرتبطین با ما بود. به عنوان مثال شهید عراقی را بدون اینکه کسی اعترافی بکند و تنها بر اساس حدس و از روی سابقه ایشان در واقعه ۱۵ خرداد دستگیر کردند. در بازجویی‌ها نیز هیچ‌کس منکر کارهایش نمی‌شد و همه راحت اقرار می‌کردند. برای مثال از شهید امانی پرسیدند شما چرا این اسلحه را به محمد بخارایی دادید؟ و ایشان محکم پاسخ دادند برای اینکه منصور را ترور کند یا عباس مدرسی‌فر خطاب به رئیس دادگاه پاسخ داد که ترور منصور وظیفه شما بوده است. در کنار دستگیری شاخه نظامی، شاخه سیاسی و فرهنگی را نیز به دلیل ارتباط با ما دستگیر کردند و برای آنها از جمله شهید لاجوردی، شهید صادق اسلامی و توکلی‌بینا یک تا دو سال محکومیت بریدند. در این مرحله شکنجه زیادی در کار نبود. ما را بیشتر با کابل و باتوم می‌زدند که به هیچ عنوان قابل مقایسه با کمیته مشترک ضدخرابکاری نبود. دادگاه هم که تشکیل شد، رئیس اول آن سرهنگ بهبودی بود که بعدها اعدام شد. دادگاه محاکمه‌ها، اصلاً شباهتی به دادگاه کسانی که قرار بود اعدام شوند، نداشت. همه ما بشاش و خوشحال بودیم و در بعضی مواقع حتی دادگاه را به سخره می‌گرفتیم. در این دادگاه، چهار شهید عزیزمان حکم اعدام گرفتند، اما در دادگاه دوم که صلاحی ریاست آن را به عهده داشت، من و شهید عراقی نیز به لیست اعدامی‌ها اضافه شدیم. صلاحی ادعا می‌کرد که دادگاه اول به ما آسان گرفته است و به خیال خود می‌خواست سختگیری کند. در این دادگاه آیت‌الله انواری به ۱۵ سال، مرحوم حاج‌احمد شهاب ۱۰ سال و حمید ایپکچی به پنج سال حبس محکوم شدند، لکن به دلیل فعالیت گسترده علما در بیرون، حکم ما به حبس ابد تغییر یافت. به حکم نیز اعتراض نکردیم.»

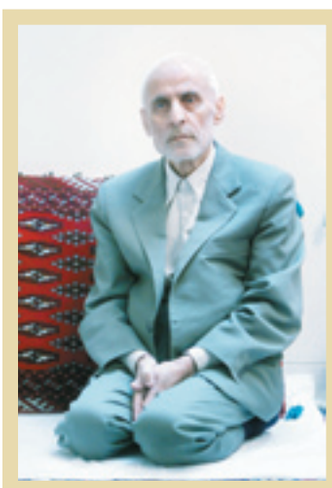

هاشم امانی: ابتدا شهید بخارایی دستگیر شد و از کارتی که در جیبش پیدا کردند، توانستند او را شناسایی کنند. به خانه محمد بخارایی مراجعه می‌کنند و در آنجا از ارتباطات او سؤال می‌کنند و مطلع می‌شوند که با حاج‌صادق امانی ارتباط دارد. بقیه را نیز دستگیر کردند. از آن شب به خانه نرفتم تا اینکه از یک قرار تلفنی که با کسی گذاشتم، توانستند من را در محل قرار ملاقات دستگیر کنند

■ **شب واقعه**

تمامی شواهد موجود، از اسناد ساواک گرفته تا روایت راویان موافق و مخالف، نمایانگر آن است که تیم عملیات بدر، با آسودگی خاطر و آرامشی زایدالوصف به استقبال مرگ رفتند. ساواک در آن واپسین شبِ حیات آنان، اجازه داد که محکومان به اعدام و حبس ابد، بار دیگر یکدیگر را ببینند و ساعاتی را به وداع بگذرانند. تنها بازمانده آن جمع، خاطرات خویش را از این خداحافظی شورانگیز، اینگونه روایت کرده است: «سرهنگ پریور، رئیس کل زندان‌ها بود و ما را خواست. روال این بود که اگر یک نفر می‌خواست اعدام شود، چند نفر دیگر را هم با او می‌خواستند، بعد بقیه را می‌فرستادند و او را نگه می‌داشتند و به او می‌گفتند. شهید عراقی رفت و به پریور گفت هیچ نیازی به این کار نیست و همه می‌دانند. وقتی شهید عراقی آمد و آن چهار نفر رفتند، متوجه شدم که عفو شده‌ایم. تا شب قبل، از اجرای حکم، اطلاع نداشتیم. البته از صدور حکم در دادگاه دوم تا اجرای آن، ۱۰ روز بیشتر طول نکشید. جالب آنکه هنگام قرائت حکم در دادگاه آن‌که می‌لرزید، کسی نبود جز رئیس دادگاه، در بین ما حالت شعفی به وجود آمده بود. آن شب را ما ۱۲ نفر در کنار هم گذراندیم. همگی روحیه عالی داشتند و هیچ یک از ما ترس نداشتیم. آن چنان شرایط برای ما عادی بود که مثلاً زمانی که متهمان را برای اعدام صدا می‌زدند، مرتضی نیک‌نژاد داشت مسواک می‌زد که مأموران صدایش کردند. مرتضی گفت: «بگذارید مسواکم را بزنم می‌آیم» یا روز آخر که به آنها ملاقات دادند، به او گفته بودند که برای نجاتش ۵ هزار تا لاحول‌ولا قوه الابالله بگوید. شهید در لحظات آخر با حالت مزاح گفت: «۲ هزار تایش را گفته‌ام، ۳هزار تای بقیه را نیز تا مرا می‌برند می‌گویم!» حاج‌صادق امانی نیز در همان حال ما را به آینده امیدوار و توصیه اخلاقی می‌کرد. بعد از شهادت آن چهار عزیز ما را به عنوان زندانی عادی به زندان قصر بند ۹ منتقل کردند. در این بند، قاتلان، قاچاقچیان و جانی‌ها را نگه می‌داشتند و آن قدر شلوغ بود که شب‌ها که در را می‌بستند، جا نبود که برخی بخوابند یا بنشینند، به همین خاطر تا صبح سرپا بودند. قصدشان نیز این بود که روحیه ما را بشکنند، ولی بالاخره به دلیل فعالیت‌های دوستان در بیرون زندان و تلاش‌های خودمان، ما را به زندان شماره ۳ که مخصوص زندانیان سیاسی بود، انتقال دادند.»

۶۳ سال پیش در چنین روزهایی، مردانی از تبار دست از جان شستگانِ جوانمرد، به مصاف رویاروی با اصحاب پلیدی رو آوردند و یکی از شاخص‌ترین عوامل سرسپردگی و استبداد را از میان برداشتند. آنان این رشادت را انتقام از رژیم شاه به دلیل تبعید پیرمراد خویش دانستند و تا واپسین روزهای حیات، بر ایمان خویش به آنچه کرده بودند، پای فشردند

■ **...و واپسین کلام**

همان‌گونه که اشارت رفت، آنان که در تبعید مرجع و راهبر خویش، یکی از عوامل شناخته‌شده استعمار را به خاک افکندند، به حقانیت راه و اندیشه خویش اعتقادی راسخ داشتند. علاوه بر باور پایدار، خلوص آنان موجب شد تا در عنفوان جوانی، با رغبت جان خویش را فدیه طریق مبارزه سازند و بی‌اعتنا به تمامی زخارف دنیوی، عزم دیاری دیگر کنند.

امروز و پس از سپری شدن شش دهه، میراث و امانت این جوانمردان، یعنی نظام جمهوری در اختیار ماست. بی‌تردید آنچه بقای این امانت را تضمین می‌کند، همان خصالی است که سرمایه آن سفرکردگان برای آفرینش حماسه بهمن ۱۳۴۳ بود که چیزی جز «ایمان» و «خلوص» نیست. مباد که فراموش کنیم.

پیشخوان

حاشیه‌ای بر اثر پژوهشی- تاریخی «شبهه و شبهه‌افکنی از منظر امام خامنه‌ای»

چند و چون ادای یک وظیفه

■ **دکتر فرج‌الله عفیفی**

درست است که بنا بر اعتراف دوست و دشمن، بقای اندیشه شیعی، فکر شیعی، فقه شیعی، فلسفه شیعی و معارف شیعی، معجزه بوده است، همان گونه که حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی فرموده‌اند: «فقه شیعه، فلسفه شیعه، کلام شیعی و معارف شیعی در طول زمان، در میان تحریف‌ها، در میان شبهه‌افکنی‌ها، در میان بافندگی‌های شبه‌علمی، آن‌هم همراه با پشتوانه سیاسی ظالمانه، پشتوانه پول‌های بیت‌المال که در خدمت اهداف مغرضانه قرار می‌گرفته، توانسته است خود را، هم سالم نگه دارد، هم تکامل ببخشد، هم توسعه ببخشد و دل‌ها و ذهن‌های میلیون‌ها انسان را در اقطار عالم- نه فقط در ایران- مقهور عظمت و استحکام خود قرار دهد. این ناشی از چیست؟ یقیناً سلامت و اصالت این فکر، بیشترین تأثیر را دارد. آنچه امروز دشمن حسابگر در قبال این حادثه عظیم- یعنی نظام ایجاد جمهوری اسلامی- اندیشیده، این است که این ارکان را متلاشی کند؛ پایه ایمان را متزلزل کند؛ گاهی با شبهه‌افکنی ذهن‌ها را دچار تردید کند کما اینکه می‌بینید بعضی افراد کأنّه مأموریت‌شان این است که بنشینند فکر کنند و شبهه‌ای پرتاب کنند».

با این همه در چنین وضعیتی باید توجه داشت که: «برای مواجهه با کسانی که حاضر نیستند شکوه و عظمت اسلام عزیز و مسلمانان و کشور ما- ایران- را ببینند، خود را از همه جهت بسازید و آماده کنید. اینها ضربه می‌زنند و شبهه ایجاد می‌کنند؛ اما شما مثل کوه باید خود را در مقابلشان مستحکم نمایید و بایستید و دشمن را ناکام کنید.» به لحاظ همین موقعیت زمانی هشدار داده‌اند «شبهات زیاد است اگر در میان جوانان بروید، می‌بینید جوان ما گاهی در ذهنش شبهه وجود دارد؛ ایرادی هم ندارد شبهه به ذهن همه می‌آید نباید به جوان ایراد گرفت که تو چرا شبهه داری، وقتی ذهن فعال و کارگر شد، شبهه به ذهن می‌آید. بر عهده ما طلبه‌هاست که این شبهه‌ها را با پیشگیری یا با درمان برطرف کنیم».

لازم است توجه داشته باشیم زمانی که دشمن شبهه‌افکنی می‌کند، باید روش برخورد ما با شبهه، روش عملکرد ائمه (ع) باشد که امام خامنه‌ای (مدظله) به آن اشاره داشته و فرموده‌اند: «ما در زمان ائمه(ع) مباحثات زیادی از طرف ائمه و اصحاب ائمه(ع) داشتیم؛ در همه این مباحثات، جهت جبهه حق این بوده است که ایمان‌ها را مستحکم و شبهه‌ها را برطرف کند، نه اینکه ایجاد شبهه بکند! در دانشگاه بایستی با ایجاد شبهه مقابله بشود و با شبهه هم مبارزه و کار علمی قوی انجام گیرد» زیرا به فرموده حضرت ایشان: «منطق قوی و استدلال محکم در مقابل تصرف افکار مردم دنیا مؤثر است، یعنی شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که در طول زمان، فراوان علیه اسلام شبهه درست کردند. به اشکال‌تراشی پرداختند و استدلال‌سازی کردند تا بلکه بتوانند عقیده اسلامی را سست و موهوم کنند اما عقاید اسلامی به خاطر استحکامی که دارد و چون منطق دنبال تفکر اسلامی است- نه فقط عقاید که احکام اسلامی نیز همین‌طور است؛ چون متکی به منطق و همراه استدلال است، چون هر ذهن صحیح و سالم و اهل فهم و استدلالی، در مقابل منطق اسلام تسلیم و خاضع می‌شود- روز به روز گسترش پیدا کرده است و خوشبختانه به فرموده مرجع و رهبر معظم «ما استدلال و حرف محکم و متقن، کم نداریم؛ ما سرمایه عظیمی از اندیشه و فکر در اختیار داریم. البته هیچ معتقد هم نیستم که بایستی با کسی که فکر غلطی دارد، برخورد خشن صورت بگیرد؛ این را هم بدانید، به هیچ وجه!»

به هر روی او که می‌خواهد با شبهه‌افکنی برخورد کند، باید به منویات لازم‌الاجرای معظم‌له توجه داشته باشد که فرموده‌اند: «دنیای امروز با دنیای دیروز فرق کرده است. دنیای امروز، دنیایی است که در آن معارف عجیب و غریب بشری وجود دارد. ممکن است در این روزگار هم عده کثیری به همان کم‌علمی و کم‌سوادی عامیه‌ای مثلاً ۵۰ سال قبل باشند- لا مّیز فی الاعدام من حیث‌العدم- لکن مخاطبان شما فقط اینها که نیستند دانشمندان و متفکران هم هستند. شما باید پیام دین را با مبنایی خردمندانه و محکوم و به بهترین وجه آن تنظیم و برای آنها مطرح کنید. لازمه این، آن است که دنیا را به خوبی بشناسید و از پیشرفت‌های آن مطلع باشید و شبهات و اشکالاتی را که بر ما و دین ما وارد می‌کنند، بدانید؛ زیرا امروز برای مقابله با دین دیگر «شبهه ابن کمونه» و یا «شبهه اعاده معدوم» را مطرح نمی‌کنند. امروز شبهات دیگری وجود دارد، شبهاتی که روحانیان باید آنها را بشناسند و بدانند».

معظم‌له در آغاز درس خارج فقه که افاضاتی داشته‌اند توجه داده‌اند: «در همه جا اولین مخاطب شبهه‌ها، روشنفکران و اهل فکر و اندیشه‌اند که غالباً در میان جوانان و صاحبان فکر و اندیشه و تحصیلکرده‌ها هستند، بسیاری از مردم شبهه به سراغشان نمی‌آید آنها به شبهه کاری ندارند، ایمانی دارند و بر طبق ایمانشان زندگی خوبی را پیش می‌برند. کسانی که اهل مطالعه‌اند، با دنیا مواجه می‌شوند و دربارهٔ اصل دین و اسلام و معارف آن و نیز اصول و فروع و تاریخ دین حرف می‌زنند و مرتباً شبهه القا می‌کنند. کسانی باید باشند تا این شبهه‌ها را برطرف کنند. تأمین این افراد به عهده حوزه‌های علمیه است. البته کسانی که در غیر حوزه‌ها هستند، ممکن است بتوانند این کار را انجام دهند؛ لیکن متصدی اصلی، انصافاً حوزه‌های علمیه و علمای دینند. اینها اولین کسانی هستند که باید شبهه‌ها را برطرف کنند.»

نشر راه نیکان در مسیر مبارزه تحقیقی علمی با فرقه‌سازی و فرقه‌گرایی تصمیم گرفته است با توجه به راهنمایی‌های حکیمانه حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای (مدظله)، در ارتباط با شبهه‌سازی و شبهه‌افکنی انجام وظیفه نماید. تردید نیست در این امر خطیر و حساس، پیشنهادات و ارسال رساله‌ای که در زمینه پاسخ به شبهات با توجه به دستورالعمل حضرت ولایت‌امر احساس می‌شد، آنجا که فرموده‌اند: «مراقب باشید که مبادا منبر ما، صحبت، نصیحت و حرف زدن ما کسی را دچار شبهه کند؛ ذهنی را دچار گره کند و او را از خدا و نماز و منبر و محراب و امثال آن دور و بیزار کند».

این مجموعه ارزنده- که به بهانه انتشار آن این یادداشت به محضرتان تقدیم شد- بهترین پشتوانه در مقابل تهدیدهای مغرضانه حسودان بی‌مروت و تهمت‌زنان بی‌انصاف و شایعه‌سازان عقده‌ای است که آثار منتشر شده نشر راه نیکان و سایر مراکز انتشاراتی، منافع مادی و معنوی آنان را به خطر انداخته است.

مسلماً هر نوع شبهه‌زدایی از فرد و جامعه اسلامی ما از جمله مصادیق پند: «به گیتی مزن جز به نیکی نفس / قدم زن تو در راه نیکان و بس» می‌باشد. به همین منظور از اهل دانش که به نعمت هنر تحقیق و تألیف مورد عنایت الهی قرار گرفته‌اند تقاضا می‌شود ما را در این انجام وظیفه خطیر و حساس یاری کنند.